

## مشتاق الطالبین

علی (پدرام) میرزایی\*

### چکیده

مشتاق الطالبین یکی از گنجینه‌های گرانسنگ عرفانی به زبان فارسی است که دست‌نویسی از آن در کتابخانه گنج‌بخش نگهداری می‌شود. این متن اثری از محمد صابر بخاری در عرفان نظری و عملی است و در مجموعه رسائلی از همین مؤلف قرار دارد. این نسخه حاوی اطلاعات ممتاز زبانی و عرفانی است که ضرورت نشر آن را بایسته کرده است. در این مقاله سعی شده علاوه بر درج اصل رساله، نکات مورد نیاز درباره آن نوشته شود.

کلیدواژه‌ها: مشتاق الطالبین، کتابخانه گنج‌بخش، عرفان.

## مقدمه

کشف‌المحجوب اولین اثر عرفانی به زبان فارسی در شبه قاره، راهی را گشود که تا امروز دانشی مردان زیادی در این پهنه قلم زده‌اند. این معرفت‌شناسان تلاش کرده‌اند تا برای سالکان و مبتدیان هرچه بیشتر راه‌های ناشناختهٔ رسیدن به حق را شفاف عرضه کنند. تعداد کثیری از این آثار عرفانی انتشار یافته‌اند اما نگاهی‌های فراوانی هنوز ناشناخته در کنج عزلت در انتظار شناساندن است. نسخه‌های خطی بسیاری به زبان فارسی در کتابخانه‌های شبه قاره هنوز خاک غربت می‌خورند و چه بسا بدون آنکه هرگز شناخته شوند گردش روزگار آنها را نابود کند. یکی از این دست‌نویس‌ها که دست‌مایهٔ نوشتن این مقاله شده رساله‌ای به نام *مشتاق‌الطالبین* است که در گنج‌خانهٔ گنج‌بخش نگهداری می‌شود.

## معرفی نسخه

منزوی، در کتاب *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش* (منزوی، ص ۷۹۹) تنها از یک نسخه از این رساله به شرح زیر نام می‌برد:

«*مشتاق‌الطالبین* از محمد صابر محمد یعقوب در سیر و سلوک و مقامات سالکان به نثر آمیخته به نظم با سربندی‌های «بشنو ای عزیزم». در ص ۲ رساله آمده است: بشنو ای عزیزم این کتاب را مسمی به *مشتاق‌الطالبین* [نام] نهاده شد. آغاز: به نام آن ناظر بی‌ظییری که بی‌بصیرتان گمگشتگان وادی عرفان را راهنما به کوی جانان است. ۳۷۹ نستعلیق پخته اردو پیرامون ۱۲۶۳ ه. ق، ش ۵ مجموعه (۱۵۸-۱۸۱) با یک سرلوح ساده.»

منزوی از نسخهٔ شمارهٔ ۱۳۳۳۰ نام نمی‌برد. احتمالاً این نسخه بعداً به کتابخانه افزوده شده است. در این مجموعه پنج رساله به ترتیب به نام‌های *شلاق‌الجاهلین*، *تذکرهٔ الفقرا*، *تماشای سیر حقیقت*، *مشتاق‌الطالبین* و *اصطلاحات صوفیه* وجود دارد. منزوی همچنین در *فهرستوارهٔ کتاب‌های فارسی در مورد مشتاق‌الطالبین* چنین می‌نویسد:

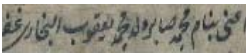

«*مشتاق‌الطالبین*، محمد صابر فرزند محمد یعقوب، صوفی (← شلاق‌الجاهلین)، نام نگارنده و کتاب در دیباچه آمده. و در پایان از خود به «کمینه صوفی غفرالله له» یاد می‌کند. و تاریخ پایان کار را در انجمنه ۱۲۵۰ ق (۴۰-۱۸۳۵ م) آورده است: هزار و دو صد و پنجاه بود - ز چهره شاهد معنی نقاب بگشود. در سیر و سلوک و دربارهٔ مشاهدات سالک که هفت است (همان هفت

مقام که در «شلاق الجاهلین» خود گزارش کرده است). به نثر آمیخته به نظم، با سربندهای «بشنو ای عزیزم».

آغاز: به نام آن ناظری که بی‌بصیرتان گمگشتگان وادی عرفان را راه‌نما... ای برون از فهم و قال و قیل من - خاک بر فرق من و تمثیل من».

در کتاب فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش ذیل مشتاق‌الطالبین چنین آمده است:

«۱۳۳۳۰: مشتاق‌الطالبین (عرفان، ف، نثر و نظم) مؤلف کتاب: محمد صابر محمد یعقوب البخاری، ک ۱۲۶۳ هـ. ق (مج، ص ۱۵۸ - ۱۸۱)، (جزو ۳)، نستع. ۳۷۹: (عرفان، ف، نثر و نظم) ک ۱۲۶۳ هـ. ق، (مج، ص ۲۴)، (جزو ۵)، نستع، (می ۱۷۳)، (س ۳۹۵)» (تسیحی، ص ۷۰۱).

مؤلف در نسخه ۱۳۳۳۰ در انجام رساله تذکرة الفقرا و بعضی از دیگر رساله‌ها خود را چنین معرفی می‌کند:  و تاریخ تألیف اثر را چنین ذکر می‌کند:  به احتمال منزوی بر اساس این نوشته‌ها و به درستی، محمد صابر بخاری صوفی را مؤلف این رساله دانسته است.

آغاز و متن رساله مشتاق‌الطالبین در دو نسخه، تقریباً یکسان است؛ اما اندک تفاوتی به‌ویژه در انجام می‌توان یافت. اهم این اختلاف‌ها به شرح زیر است:

در نسخه ۳۷۹ پنج رساله به نام‌های: شلاق الجاهلین، تذکرة الفقرا، مشتاق‌الطالبین، مثنوی سیر حقیقت و اصطلاحات صوفیه وجود دارد و در نسخه ۱۳۳۳۰ هشت رساله با این عناوین آمده است: شلاق الجاهلین، تذکرة الفقرا، مشتاق‌الطالبین، در تماشای سیر حقیقت، در بیان اصطلاحات صوفیه، حکایات عارفان صوفیان، دیوان صوفی (فارسی)، اسناد نودونه نام.

به غیر از اختلاف در تعداد رساله‌های دو نسخه، انجامه‌های دو نسخه نیز متفاوت است. با مطالعه این دو انجامه می‌توان احتمال داد که نسخه ۱۳۳۳۰ به خط مؤلف بوده یا مسوده اولیه نسخه مربوط به ۱۲۵۲ هجری قمری است و در سال ۱۲۶۳ هجری بازنویسی شده است. به هر روی هیچ تاریخی برای اتمام نگارش مشتاق‌الطالبین در نسخه ۱۳۳۳۰ ذکر نشده است. البته در انجام رساله تذکرة الفقرا که پیش از رساله مشتاق‌الطالبین در این نسخه قرار دارد تاریخ‌هایی چون انجام نسخه ۳۷۹ درج شده

است. بعضی از ابیات پایان رساله را می‌توان در انجام سایر نسخه‌های خطی نیز یافت. برای نمونه در مقالهٔ ایرج افشار با عنوان «شعرهای پایان نسخه» می‌توان تعدادی از آنها را جست (افشار، سراسر مقاله).

هر دو نسخه رکابه دارند. بعضی کلمات و سر عبارتها به رنگ سرخ نگاشته شده است. هر دو نسخه با سرلوح ساده‌ای شروع می‌شوند. در هیچ‌یک از رساله‌ها نام کاتب برده نشده است. شاید همین مطلب باعث شده است تا تسبیحی بنویسد: «مؤلف و کاتب» محمد صابر بخاری است و قرائت این نکتهٔ بسیار مهم در نسخه‌های خطی انگیزهٔ اولیهٔ تلاش برای دستیابی به *مشتاق‌الطالبین* و سپس نگارش این مقاله شد.

اسم رساله در دو جا ذکر شده است: نخستین بار می‌گوید: «این کتاب را مسمی به *مشتاق‌الطالبین* نام نهاده شد». و جای دوم وقتی است که نویسنده هدف نگارش رساله را نیز بیان می‌کند: «هر مبتدع درویش‌شعاری که دعوی حال آن عارفان بلندپرواز می‌کند باید که احوال او را به این سخن‌های *مشتاق‌الطالبین* موازنه کنند تا هر مبتدع درویش‌شعار تقلید حال آن اکابران نکند». سرعنوان‌های رساله «بشنو ای عزیز» و «گوش کن ای عزیزم» است: «گوش کن ای عزیزم چه بیان می‌کنم این ...»، یا: «بشنو ای عزیزم بیانش اینکه این طایفه بسیار بی‌تکلف می‌باشند». رساله با عرفان نظری شروع می‌شود ولی در پایان مطالبی در عرفان عملی می‌آید. این رساله را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: در بخش اول هفت مقام برای سالک ذکر می‌گردد و برای هر یک از این مقامات رنگی معین می‌شود که از جمله موارد قابل توجه این رساله است:

مقام اول	مقام دوم	مقام سوم	مقام چهارم	مقام پنجم	مقام ششم	مقام هفتم
طلب	عشق	معرفت	استغنا	توحید	حیرت	فقر و فنا
زرد	سرخ	سفید	سبز	کبود	سیاه	بی رنگی

سپس توضیح داده می‌شود که هر نور رمز و اشاره به چیست و پس از رمزگشایی، حالات پیش‌آمده برای سالک در هر یک از این مقامات بیان می‌شود. حجم مطالب هر مقام متفاوت است. در شرح بعضی از مقام‌ها به چند جمله بسنده می‌شود؛ ولی شرح بعضی دیگر از مقامات از یک صفحه نیز بیشتر می‌شود. بخش دوم رساله پس از ذکر هفت مقام، به نصیحتی برای سالک اختصاص دارد تا سالک راه سلوک را با آگاهی بیشتری طی

کند و در پی این مطالب ویژگی‌های عارف کامل نوشته می‌شود تا سالک گمراه نشود و هرکس را عارف واصل نداند. بخش سوم به عرفان عملی می‌پردازد و شیوه ذکر گفتن را بیان می‌کند. در این رساله از دوازده ادیب عارف با اوصاف زیر نام برده شده است:

۱	بایزید	جناب شیخ بایزید بسطامی قدس سره در این مقام بودی
۲	بهاء‌الدین نقشبندی	آن مظهر بارگاه غفاری خواجه خواجه‌الدین نقشبند بخاری قدس سره آن اکابر بارگاه غفاری خواجه خواجه نقشبند بخاری قدس سره
۳	بیدل	آن غواص بحر عرفان و آن عارف هندوستان یعنی به نام میرزا عبدالقادر بیدل قدس سره
۴	جامی	آن سرمست حی لاینام و آن بلبل بوستان محمدی یعنی به نام مولانا عبدالرحمن الجامی قدس سره
۵	جنید	شیخ جنید قدس سره
۶	حافظ	آن سرمست جام فیاض آن عارف بلندپرواز لسان‌الغیب حافظ شیرازی قدس سره
۷	حسین حلاج	حسین بن منصور حلاج قدس سره
۸	خواجه عبدالله انصاری	آن مست جباری یعنی خواجه عبدالله انصاری قدس سره
۹	شبلی	شیخ شبلی درین مقام بودی که
۱۰	مولوی	آن اکابر بارگاه حی قیوم آن بلندپرواز نور دیده مردم یعنی محفل‌آرای محبت آن عارف روم قدس سره
۱۱	هجویری	صاحب کشف‌المحجوب گفته است
۱۲	؟	آن عارف بارگاه بالله آن محفل‌آرای محبت حضرت اعلا قدس سره

همچنین در این رساله ۸۸ بیت و ۴ مصرع آمده است. اشعار شاهد و مکمل مطالب متن اند، گاهی اسم شاعر ذکر می‌شود: «گوش کن چه می‌فرماید آن غواص بحر عرفان و آن عارف هندوستان یعنی به نام میرزا عبدالقادر بیدل قدس سره...» ولی اشعاری نیز بدون ذکر نام سراینده‌شان ذکر شده است: «عین رغبت باشد و شاهد حال او این ابیات است...». در دو مورد نیز مطالبی از دو اثر منثور شاهد آورده شده است. در جدول زیر به تفکیک تعداد و نام شاعران و نویسندگان آمده است:

نام شاعر	تعداد ابیات یا مصرع یا عبارت	توضیحات
هجویری	۱	کشف المحجوب
ناشناخته	۱۱	۹ بیت ۲ مصرع
مولوی	۱۸	۱۶ مثنوی ۲ غزلیات
ملا قاری گیلانی	۱	
کمال خجندی	۲	
عطار	۲	۱ تذکره‌الاولیا ۱ مظهر العجایب
صوفی	۱۸	
شاه قاسم انوار	۲	
سعدی	۳	۲ بیت گلستان ۱ بیت مفردات
خواجه عبدالله انصاری	۲	۱ شعر ۱ نثر
حافظ	۶	۱ مصرع ۵ بیت
جامی	۱۲	
بیدل	۶	
بلیانی	۱	
امیر خسرو دهلوی	۳	

### نویسنده مشتاق‌الطالبین

از محمد صابر فرزند محمد یعقوب بخاری نویسنده مشتاق‌الطالبین اطلاعی یافته نشد. از مطالعه این رساله می‌توان به نکاتی پی برد که اهم آنها در ادامه می‌آید. بخاری پیروی از شرع را برای وصول ضروری می‌داند و بر آن مکرر تأکید می‌ورزد: «این می‌بی‌دور کردن به دعوت و پیروی از شرع آن جناب صلی‌الله علیه و سلم میسر نگردد». لحن محمد صابر یادآور طرز سخن پیر و مرشد برای مریدان است و چنین استنباط می‌شود که این رساله را نیز

برای مریدان نگاشته است. به نظر می‌رسد که مؤلف موافق طریقت نقشبندیه بوده است: «بیانش اینکه اهل طریقه نقشبندیه به رخصت عمل نمی‌کنند بلکه به عزیمت عمل می‌کنند».

### اهم و ویژگی‌های ادبی اثر

این رساله با براعت استهلال شروع می‌شود: «به نام آن ناظر بی‌ظنیری که بی‌بصیرتان گمگشتگان وادی عرفان را راهنما به کوی جانان است». نثر اثر چون اغلب متون عرفانی ساده و روان است. اهم و ویژگی‌های ادبی نسخه چنین است:

الف. امتزاج نثر و نظم: «و از حقیقت آگاه شود و اسرار به او روشن شود و مشتاقی او را روی نماید و ورد طلب زیاده شود، بیت

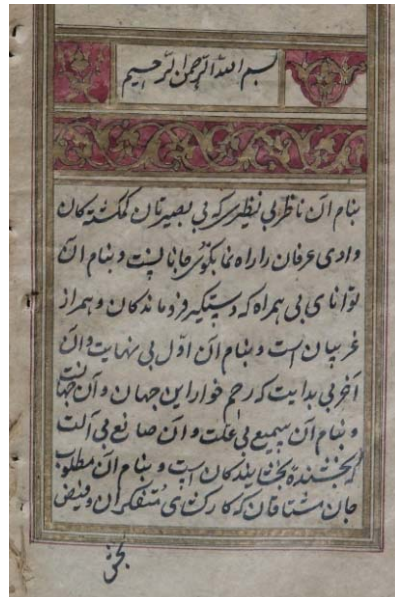
دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید»

ب. در اکثر موارد نثر ساده و روان است، اما گاه نثر شاعرانه می‌شود: «کدام سینه که درو پیکان غمزه‌اش نخلیده باشد و کدام سری که به سیف قاتل او پایمال نگشته باشد و کدام جگری که درونش هوای او نیست و کدام جانی که خسته غم فراق او نیست».

ج. کاربرد «را» با فعل مجهول: «این کتاب را مسمی به مشتاق‌الطالبین نام نهاده شد».



تصویر صفحه اول نسخه ۱۳۷۹



تصویر صفحه اول نسخه ۱۳۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام آن ناظر بی‌نظیری که بی‌بصیرتان گمگشتگان وادی عرفان را راهنما به کوی جانان است و به نام آن توانای بی‌همراه که دستگیر فروماندگان و همراز غریبان است. و به نام آن اول بی‌نهایت و آن آخر بی‌بدایت که رحم‌خوار این جهان و آن جهان است و به نام آن سمیع بی‌علت و آن صانع بی‌آلت که بخشندهٔ بخشایندهاگان است و به نام آن مطلوب جان مشتاقان که کارگشای متفکران و فیض‌بخش بزم عرفان است

مثنوی

ای برون از فهم قال [و] قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من  
(مولوی ۱، دفتر ۵، بیت ۳۳۱۸)

بیت

فهم خرد به کنه کمالش نبرد راه سبحان من تحیر فی ذاته السوی  
و الصلوة علی النبی المقصود الّذی خلق الله الخلق بمحبته و قال لولاک لما خلقت  
الافلاک،

مثنوی

با محمد بود عشق پاک جفت بهر عشق او خدا لولاک گفت  
(همان، دفتر ۵، بیت ۲۳۲۷)

بشنو ای عزیزم این کتاب را مسمی به *مشتاق‌الطالبین* نام نهاده شد،

بیت

غرض نقشی است کز ما بازماند که هستی را نمی‌بینم بقایی  
مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق این مسکین دعایی  
(سعدی، دیباچه)

در بیان مشاهدهٔ سالک که هفت است. مقام اول طلب است فی الجملة سالک از خواب غفلت بیدار شود نه بیداری که از خود خبردار شود. از خود وقتی خبردار شود که از دوست خبردار شده باشد. بشنو ای عزیزم سالک درین مقام به نور زرد رسد. نور زرد اشارت به تبدیل احوال است. درین مقام سالک فی الجملة از پرخواری که پر، خواری می‌آرد، نجات یابد.

بشنو ای عزیزم مقام دویم عشق است سالک درین مقام از ذکر لسانی انتقال به ذکر



قلبی کند و دل سالک به ذکر گویا شود و ذوق و شوق و حلاوت از ذکر یافتن گیرد و ذوق عبادت بیشتر شود. سالک درین مقام نور سرخ بیند و نور سرخ اشارت به تحقیرشدن نفس است و سالک فی الجملة از هوا و تکبر و خودبینی و از هستی نجات یابد،

#### مثنوی

هر که او از هستی خود دور شد      منتهای کار او مسرور شد

در بهاران کی شود سر سبز سنگ      خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ

(مولوی ۱، دفتر ۱، بیت ۱۹۱۱)

بشنو ای عزیزم مقام سیوم معرفت است. درین مقام ذکر سالک بر دل متمکن شود و بر عیب خود بینا شود و از حقیقت آگاه شود و اسرار به او روشن شود و مشتاقی او را روی نماید و درد طلب زیاده شود،

#### بیت

دست از طلب ندارم تا کام من برآید      یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

و درین مقام اسرار به رنگ دیگر ظاهر شود و علم الیقین عین الیقین شود، سالک درین مقام به نور سفید رسد و بعد از آن سالک شود و درین مقام شوق بیداری او را غالب شود،

#### مصرع

قصه دیده بیدار نگفتم با کس

بشنو ای عزیزم مقام چهارم استغنا است و سالک درین مقام خود را نیست و بینوا

بیند و دو عالم در نظر او مختصر نماید،

#### مصرع

جهان [و] هر چه درو هست سهل [و] مختصر است

و دل او دریا شود و دریاها به دمی درکشد و هنوز خشک‌لب باشد و درین مقام سالک به نور سبز رسد و سلوک او کمال یابد و نور سبز اشارت به تجلی روح است. درین مقام سالک نظر به شاهدان خو بروی کند و پروانه شمع جمال او گردد و مشاهده حاصل گردد، یعنی از غیربینی خلاص شود. در هر ذره‌ای از ذرات نور او را بیند و سبب را در میانه نبیند. با هر چه نظر کند به نظر توحید بیند و تجلی صوری حاصل گردد و بر هر چه نظر کند جلوه معشوق را مشاهده کند،

### مصرع

سالک درین نظاره فنا گشت

این بگفت،

#### بیت

چشم اگر این است [و] ابرو این [و] ناز [و] عشوه این

السوداع ای زهد [و] تقوی الفراق ای عقل [و] دین

(کمال خجندی، ص ۸۰۴)

گوش کن چه می‌فرماید آن غواص بحر عرفان و آن عارف هندوستان یعنی به نام  
میرزا عبدالقادر بیدل - قدس سره،

#### بیت

ز سودای چشم تو تا کام گیرم      دو عالم فروشم دو بادام گیرم

شهید وفایم ز راحت جدایم      نمردم به ذوقی که آرام گیرم

(بیدل، ص ۱۰۸۶)

آن عارف بارگاه بالله آن محفل‌آرای محبت جناب حضرت اعلا قدس سره،

#### بیت

صبر از دلم برد چشم سیاهی      بی‌باک مستی آهو نگاهی

جمشید پیشش کم از گدایی      آن را که باشد همچون تو شاهی

گوش کن چه می‌فرماید آن سرمست جام فیاض آن عارف بلندپرواز لسان الغیب  
حافظ شیراز - قدس سره - که جملگی دلم شکار اوست

#### بیت

پیرانه‌سرم عشق جوانی به سر افتاد      وان راز که در دل بنهفتم به در افتاد

دردا که از آن آهوی مشکین سیه‌چشم      چون نافه که در دست نسیم سحر افتاد

بشنو چه می‌فرماید آن سرمست حی لاینام و آن بلبل بوستان محمدی یعنی به نام  
مولانا عبدالرحمن الجامی - قدس سره - که جملگی دلم شکار اوست

#### بیت

چشم‌نگشایی ز ناز آخر چه ناز است این همه      بر رخ از ناز توام اشک نیاز است این همه

در خط خال تو اسرار حقیقت دیده‌ایم      گرچه درچشم حقیقت‌بین نیاز است این همه

(جامی، ج ۱، ۴۲۷)

گوش کن دل او را روزی دلبر چهارده ساله با هزاران هزار کرشمه و ناز خود شکار

کرد، بی‌قراری ایشان از حد افزون گشته، این رباعی گفت

رباعی

گر بنالم از دل خاره برآید ناله‌ای  
چارده ساله بتی پنجه ز جامی برتافت  
گر بگویم از گل تیره بروید لاله‌ای  
کرد بیرون ز کفش حاصل پنجه ساله‌ای  
(همو، ج ۱، ص ۴۵۲)

گوش کن این ابیات را که مؤلف حقی از شوق چه می‌گوید،

بیت

عشوه چشم سیه سخت به زیب افتاده است  
زاهد هوش کن از خانقه هرگز مبرا  
پر فشان آمده سبب دو نیم افتاده است  
زاهد از بهر خدا بین که چه طوفان برخاست  
به بلورین لبش خط به فریب افتاده است  
ساقی میکده امروز مگر سرو قدی است  
زلف مشکین به رخ یار نشیب افتاده است  
تو مپندار که از دامن کوه لاله دمید  
قلقل شیشه به مینا به فریب افتاده است  
خون بسمل‌شدگان تا به رکیب افتاده است  
غرق در بحر گناهیم عدد از زاهد پرس  
سبجه بگرفته به یکجا به حسیب افتاده است  
عشوه چشم سیه سخت به زیب افتاده است  
از در خانقه چون صوفی وداعی نکند  
گوش کن ای عزیزم از غم خلاص شوی سالک را که باطن از غیر او تعالی جلّ ذکره  
آزاد گشت، در مشاهده انوار معشوق غرق شود، غیر از نظاره دلبران دل او را آرام نباشد  
و اگر اظهار بی‌رغبتی کند عین رغبت باشد و شاهد حال او این ابیات است

بیت

دل گرفت از بتان مه رویم  
راست گویم دروغ می‌گویم  
(کمال خجندی، ص ۷۲۸)

بیت

حقیقت جز خدا دیدن روا نیست  
که بی‌شک هر دو عالم جز خدا نیست  
(جامی، ص ۱۱)

بیت

گوش کن این ابیات،  
همسایه و همنشین و هم‌ره همه اوست  
با دلّی گدا اطلس شه همه اوست  
در انجمن فقر نهانخانه جمع  
با الله همه اوست ثم بالله همه اوست  
گوش کن ای عزیزم حلولی مذهب نشوی. بیان‌ش اینکه بی دور کردن به دعوات و  
بی‌شغل علم قال و حال در کلام این اکابران نظر کردن گویا خود را در بیابان وهم، در  
بیابان مرگ کردن است [آنان که] از حال آن اکابران خبر ندارند تقلید آنها را می‌کنند

این می‌گویند که همه اوست، آنهایی که از صراط‌المستقیم شرع آن جناب صلی الله علیه و سلم افتادند بی‌شغل علم قال و حال در کلام این طایفه نظر کردند، از حال آن اکابران خیر نداشتند تقلید آنها را کردند گمراه گشتند. تو حال خود را خود باید فکر کنی که تا از صراط‌المستقیم شرع آن جناب صلی الله علیه و سلم نیفتی. بشنو لیکن آن اکابران دیگرند و حرف آنها دیگر است تو اگر می‌گویی که بی دور کردن به دعوات و بی پیروی شرع آن جناب صلی الله علیه و سلم حال من هم مثل حال آن اکابران می‌باشد ازین اعتقاد تو معاذالله ثم معاذالله گوش کن این ابیات را،

#### بیت

چو عنقا نیست پیدا مرد کامل دهد انصاف حق بر شیخ جاهل  
گوش کن ای عزیزم هر کس به قدر پیروی کردن شرع آن جناب صلی الله علیه و سلم راه می‌یابد. بشنو ای عزیزم هر مبتدع درویش‌شعاری که دعوی حال آن عارفان بلندپرواز می‌کند باید که احوال او را به این سخن‌های *مشتاق‌الطالبین* موازنه کنند تا که هر مبتدع درویش‌شعار تقلید حال آن اکابران نکند فافهم.  
بشنو ای عزیزم مقام پنجم توحید است درین مقام سالک عین ذکر شده باشد ولیکن فانی نشده باشد،

#### مثنوی

تا نگردد هیچ کس او را فنا نیست ره در بارگاه کبریا  
(مولوی ۱، دفتر ۶، ص ۲۳۲)  
سالک درین مقام قطع نظر از ازل و ابد کند و با او گوید و از او شنود، اگرچه با همه در گفتگو باشد درین مقام سالک به نور کبود رسد. اشارت به مقام بی‌رنگی است. درین مقام سالک، عارف گردد و با هیچ ذره‌ای از ذرات او را التفات نباشد فافهم.  
گوش ای عزیزم مقام ششم حیرت است و حیرت بحری است بی‌پایان و اگر دو عالم درین بحر ناپیدا شود او را ضرری و اندیشه‌ای در خاطر نیاید. بشنو سالک درین مقام نور سیاه بیند و نور سیاه اشارت به مقام غیب است و هیچ نور بالاتر از نور سیاهی دیگر نباشد،

#### بیت

ما ترک سر بکردیم تا درد سر نباشد بالاتر از سیاهی نور دگر نباشد

بشنو ای عزیزم اگر سالک را مکاشفه نشود این نیز از سعادت است. بیانش اینکه تا او را خودبینی و انانیت پیدا نشود. گوش کن چه می‌گوید آن مظهر بارگاه غفاری خواجه خواجهگان خواجه بهاء‌الدین نقشبند بخاری قدس سره: ای عزیز کُن طالب الاستقامه و لا تکن طالب الکرامه. بشنو ای عزیزم مقصود از سلوک طریقت حضور مع الله حاصل کردن است و مقصود از حضور مع الله این است که در وقت نزع جان، جان به یاد حق جل شأنه سپردن است تا که در روز عرصات و الشوق الی لقائک‌گویان سر از خاک بردارد،

#### بیت

بر سر تربت من با می و مطرب بنشین تا من از کنج لحد رقص‌کنان برخیزم  
مقام هفتم در بیان فقر و فناست. عارف درین مقام بی‌خبر از خود و از عالم شده باشد و از خود فانی و به حق جلّ و علا باقی شده باشد، درین مقام هستی سالک در هستی حق جلّ شأنه نیست گردد و سر از جیب هستی حق جلّ شأنه برآرد و هیچ رنگی با او باقی نماند و نهایت فنا فی الله و بقاء بالله این است که به رنگ معشوق شود. جناب شیخ بایزید بسطامی قدس سره درین مقام بودی که *سبحان ما اعظم شأنی و لیس فی جبتی سوی الله* گفتی و ازین شربت قطره‌ای در کام حسین بن منصور حلاج قدس سره ریختند *نعره انا الحق برآورد* و شیخ شبلی درین مقام بود که روزی بر سر منبر گفت: *انا اقول و انا اسمع هل فی الدارین غیری*، گفتی شیخ جنید قدس سره عتاب کرد که سرّی که ما پنهان می‌داشتیم تو بر سر منبر می‌گویی. گوش کن ای عزیزم اینجا تو را کشف شود. بیانش اینکه کسی آئینه را روبروی آفتاب بدارد و عکس آفتاب بر آئینه افتد آن دم از او پرسی نگوید که من آئینه هستم بلکه *نعره انا الشمس برآرد*. فافهم بشنو ای عزیزم دریغاً که مبتدع درویش‌شعار را زین می‌اصلا اصلا نمی‌دهند. بیانش اینکه این می‌بی دور کردن به دعوات و بی‌پیروی شرع آن جناب صلی الله علیه و سلم میسر نگردد. گوش کن این مقام در ابتدای سلوک آن اکابر بارگاه غفاری خواجه خواجهگان خواجه نقشبند بخاری قدس سره را میسر می‌باشد. بیانش اینکه اهل طریقه نقشبندیه به رخصت عمل نمی‌کنند بلکه به عزیمت عمل می‌کنند. گوش کن درین مقام سالک را احوال عظیم پیدا آید و عبارت از آن قاصر است،

### مثنوی

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند  
(همان، دفتر ۵، ص ۲۲۴۰)  
چون از آن حالت که مشاهده اسرار بود بازآید و اثر آن حال با او نماند. ولیکن شوق و  
حالت بی‌قراری با او غالب باشد چون سالک بر خود نظر کند خود را به رنگ دیگر بیند و  
اثر آن حال بر خود نیابد و در بحر غم فرو رود و سر از جیب فراق برآرد این گوید،

### بیت

نور چشم من چه واقع شد گناه من چه بود کز نظر انداختی ما را به یک بار این‌چنین  
(جامی، ج ۱، ص ۴۰۳)

### بیت

چو قدر دولت وصل ترا ندانستم فراق هر چه به من می‌کند سزاوار است  
(همو، ج ۲، ص ۱۷۴)

در بیان افاده فراق،

### بیت

گر شرح این فراق نویسم به شام غم خون سیاه می‌چکد از دیده قلم  
سالک بیچاره اکنون در مقام فراق رسد گاهی بی‌قرار باشد و گاهی از درد و جدایی در  
اضطراب بماند سرگردان و حیران و جگربریان و از درد بی‌درمان و ماتم بی‌پایان و از بار  
فراق دیده‌اش گریان گردد و این ابیات گوید و از دیده‌اش اشک پروین‌وار ریزد این بگوید،

### بیت

از اشک آب گشتن جیحون گریستن	بر حال خسته از دل پر خون گریستن
چون لاله داغ گشتن و گلگون گریستن	امروز داغ هجر علامات کردنی است
از عشوه‌های دلبر موزون گریستن	رفتار در تغافل از سر خوش خرام
از ناله‌های غربت مجنون گریستن	عاشق شدن خراب شدن بینوا شدن
از درد یار در به در افزون گریستن	صوفی به طعنه بر سر زاهد عتاب کرد

(صوفی، ص ۱۲۶)

بشنو ای عزیزم کدام سینه که درد پیکان غمزه‌اش نخلیده باشد و کدام سری که به  
سیف قاتل او پایمال نگشته باشد و کدام جگری که در درونش هوای او نیست و کدام  
جایی که خسته غم فراق او نیست. بشنو ای عزیزم سالکی که در وادی فراق افتاد او را

یک حال نباشد گاهی به شوق و گاهی به فراق و گاهی به حیرت و گاهی به استغراق و گاهی به انوار مشاهده و گاهی به بی‌خودی و گاهی به مستی و گاهی به رجا و گاهی به خوف و گاهی به درد جدایی بی‌قرار گردد و این بگوید،

## بیت

نه می‌بنوازم یک ره نه از خود دور می‌دارد  
من این شکل معما را نمی‌دانم نمی‌دانم  
سالک سوخته دور از وصل افتاده را و از بار هجران و از درد تنهایی گداخته را و از درد غم در حیرت فرو رفته را آن که فکر با عاجزی و غریبی خود کند و این بیت گوید،

## بیت

به تو جان کجا برد دل که تو شاه بی‌نشانی  
ز تو دل کجا گریزد که تو معدن امانی  
به چه نسبت کند این جان که شده است در تو حیران  
به تو هیچ کس نماند تو به هیچ کس نمایی  
(قاسم انوار، ص ۳۰۹)

بشنو ای عزیزم گاهی نسبت را از سالک بستانند و اثر محبت و شوق به او نماند و با خود نظر کند به رنگ دیگر بیند و آه نومیدی از دل جان بیرون کند و این ابیات گوید،

## بیت

از چه سبب می‌طپد این دل پر خون من  
اشک به خون می‌چکد از رخ گلگون من  
وای بر احوال من چند ستم می‌کنی  
ای شه عالی‌نسب ای مه موزون من  
دیدۀ لیلی به غم هیچ بلبلی نخفت  
گفت کجا شد مگر عاشق مجنون من  
این طپش دل نشد محرم وصل نگار  
هیچ کجایی نرفت نالۀ افزون من  
بی رخ جان‌بخش او دیده فروغی نیافت  
نشأه مستی نداد کاسۀ افیون من  
بهر خدا شعر ما منظور زندان کنید  
مقبول زاهد مباد مصرع موزون من  
صوفی خون‌گشته را مژده ز عرفان رسید  
شیخ زمان بایزید شبلی ذوالنون من

گوش کن ای عزیزم از فراق مطلب نایاب هزاران جان‌ها سوخته و به آتش شوق بر باد رفته است،

## بیت

هیچ کس آواره‌گرد وادی الفت مباد  
مطلب نایاب خویشم بس که جوایب توام  
(بیدل، ص ۱۰۶۶)

و دل‌های دور افتاده سراسیمه و حیران و سرگردان از غم بی‌پایان کیست و دیده‌های خون‌چکان از ماتم هجران بی‌پایان کیست،

بیت

جمال تو نادیده جان داد جامی زهی ناامیدی زهی نامرادی  
(جامی، ص ۹۲۱)  
و هر لحظه جان‌کندن است و چون مرغ نیم‌بسمل در خون طپیدن است نه با او مکان  
باشد و نه با او تصور رسد، زهی مردن زهی مردن زهی سوختن. بشنو این بیت را که  
حسب حال سوختگان از درد جدایی و از درد فراق محنت‌های تنهایی، این است

بیت

دل خون، جان فگار، جگر ریش، سینه چاک هم خود بگو که چون نکشم آه دردناک  
بیمارپرسی بکن ای یار مهربان کافتاده‌ام ز هجر تو در بستر هلاک  
(همو، ص ۲۹۹)  
بشنو ای عزیزم این سر بازی عاشقان و جان‌گدازی هجرکشیدگان، نظر بر استغنائی  
محبوب کن که در طلبش طالبان از جوانی سرگشته‌اند و عمر در میدان طلب چون  
پیکان به سر دوان رفتند نه از دلدار بویی یافتند نه از مطلب نشان،

بیت

بر لوح تربتم بنویسید بعد مرگ محنت‌کشیده و رخ دلبر ندیده  
نه به دوست پیوستن است نه راه او را پایان بردن است،

بیت

بی‌نشان حسنی که جز در پرده نتوان دیدنش عالمی بی‌پرده شد از شوخی پیراهنش  
(بیدل، ص ۸۷۹)  
سالک دور از وصل مانده را هر روز هزاران هزار بار مردن است و در هر لحظه خون  
خوردن است. دلی که از درد جدایی جانان بی‌قرار باشد و از غیر دوست بیزار باشد و  
اینکه در جدایی چه اسرار باشد و این ابیات گواه سینه بیمار او باشد،

بیت

تمام شوقیم ولیک غافل که دل برای که می‌خرامد  
جگر به داغ که می‌نشیند نفس به آه که می‌خرامد  
ز رنگ گل تا بهار سنبل شکست دارد و باغ یاری  
درین گلستان ندانم امروز که کج کلاه که می‌خرامد

(همو، ص ۵۹۶)



گوش کن ای عزیزم بعضی وقت خواب را بر سالک گمارند سالک با خود نظر کند خود را به رنگ دیگر بیند آن شوق بیداری که در اوایل حال او بود آن را نیابد با دیده گریان و سینۀ بریان این بیت را بگوید،

#### مثنوی

ای دریغا آن مه ذوق حضور      ای دریغا راه عزّ و شوق نور  
ای دریغا مهلت بیداریم      ای دریغا عزت گویاییم  
بازگشتم از فراق بی‌قرار      بی‌قرارم بی‌قرارم بی‌قرار  
از فراق تو کنون حیران شدم      ای دریغا زار سرگردان شدم

بشنو ای عزیزم سالک به مقامی می‌رسیده باشد که کار او به اتمام رسیده و خاطر جمع می‌شده باشد نیست و نخواهد بود،

#### بیت

جگرم خون شد جمعیت دل دست نداد      جای آن است که از دیده دل خون بارم  
هر قدر قربت بیش گردد و درد جدایی و فراق او زیاده گشته، و سوز گداز او را پایان نباشد،

#### مصرع

ز درد دلبر نایاب باید گریه سر کردن

#### بیت

چند جستیم تا بیابیم من ازان دلبر نشان      تا گمان اندر یقین گم شد یقین اندر گمان  
گوش کن ای عزیزم چه بیان می‌کنم این چنین شاه‌باز بلندپروازی که به مقام فقر و فنا رسیده باشد، بعد از آن به مقام فراق سوخته باشد، این چنین عارف بلندپرواز را اگر طالب دریابد صحبت او اکسیر است و مس جان طالب زر می‌گردد و رنگ مسی نمی‌ماند و طلای خالص می‌گردد، یعنی این چنین فقیر را دریابی خواری او بهتر از عزت دیگران است ولیکن ادب او را رعایت کردن بسیار دشوار می‌باشد. بشنو ای عزیزم بیانش اینکه این طایفه بسیار بی‌تکلف می‌باشند و باید که تو ادب را نگاه داری ولیکن ادب این طایفه در باطن است. بشنو فقیری که فنای نفس حاصل کند او را هر اسم او تعالی جلّ ذکره ظهور می‌کند و گاهی اسم غفاری و گاهی اسم قهاری، بشنو چه می‌گوید آن مست جباری یعنی خواجه عبدالله انصاری قدس سره: این گفتن هر که را براندازند درین قوم دراندازند. بشنو ملک‌هایی که خراب گشته است از آزار دل این طایفه بلندپروازان خراب

گشته است. فافهم بشنو چه می‌گوید آن اکابر بارگاه حی قیوم آن بلندپرواز نور دیدهٔ مردم یعنی محفل آرای محبت آن عارف روم قدس سره،

#### مثنوی

تا دل مرد خدا ناید به درد      هیچ قومی را خدا رسوا نکرد  
دل نگهدارید ای بی‌حاصلان      خاصه اندر صحبت صاحب‌دلان  
بی ادب گفتن سخن با خاص حق      دل بمیرد هم سیه گردد ورق  
ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند      در جفای اهل دل جد می‌کنند

(مولوی ۱، دفتر ۲، بیت‌های ۱۷۴۰، ۳۱۰۹، ۳۱۱۲، ۳۲۱۸)

گوش کن ای عزیزم این طایفه را شناختن بسیار دشوار می‌باشد، ولیکن یکی شناختن او این است که به مجرد صحبت او را یافتن دل در همان لحظه از محبت دنیای دنی آزاد می‌گردد و احوال گذشتهٔ خود را فکر می‌کند و به دل خود استغفار می‌کند و در عرق خجالت فرو می‌رود و این می‌گوید که عمر خود را به رسوایی بر باد دادم. بشنو در صحبت آن فقیر عالی‌مقام این احوال او را روی می‌دهد ولیکن آن نسبت فقیر عالی‌مقام می‌باشد که تو را به یک لحظه از محبت غیر آزاد کرده است فافهم. بشنو بعضی وقت می‌شود که مرید خود را از مرشد بلندمرتبه [تر] گمان می‌کند و این غلط می‌باشد. بیانش اینکه مرشدی که عالی‌مقام باشد مرید را به یک صحبت مثل خود صاحب محبت و صاحب شوق می‌گرداند. ولیکن این احوال را خدا جلّ شأنه از صحبت او به تو کرامت کرده است. بشنو ای سالک احوال، اول خود را باید فکر کنی که تا این خیال فاسد از دماغ تو برآید. گوش کن این بیت را،

#### بیت

مستک شده‌ای همی ندانی پس و پیش      هان گم نکنی تا تو سررشتهٔ خویش

فافهم، گوش کن ای عزیزم بیان نسبت رسیدن را شنو، نسبت گفته چه را می‌گویند؟ نسبت گفته همان را می‌گویند که به یک لحظه حضور مع الله او را حاصل گردد. شنو این نسبت یا از صحبت مرشد کامل و مکمل میسر شود یا از شغل کلمهٔ لاله الا الله که به حفظ نفس بگوید، چندان می‌تواند گفتن و نفس وفا کند. بشنو نفس تمام شود در نوبت آخر محمد رسول الله و نفس را آهسته سر بدهد بر وجهی که اگر کسی نزدیک او باشد مطلع نشود. بشنو اگر در وقت شغل دگر وساوس می‌شود چشم خود را باز کردن اولی

است. بشنو باید که ذکر را اصلا اصلا به غفلت گفته نشود چنانچه حضرت آن جناب صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند: *من قال الله فقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله*. فافهم، گوش کن ای عزیزم سالک نفس خود را حفظ می‌کند و در دماغ او استخوانی می‌باشد از آتش حفظ نفس آن استخوان سوخته می‌گردد و بعد از آن سالک از نسبت شمه ای بوی می‌برد،

#### مثنوی

تا تو را آن بو کشد سوی جنان	بوی گل باشد دلیل گلستان
(همان، دفتر ۴، بیت ۲۲۱۵)	
بوی جان از سوی جانم می‌رسد	بوی یار مهربانم می‌رسد
(همان، دفتر ۶، بیت ۹۵۰)	
بینی آن باشد که او بویی برد	بوی او را جانب کویی برد
(همان، دفتر ۱، بیت ۴۴۰)	
بوی آن دلبر چو پیران می‌شود	آن زبان‌ها جمله حیران می‌شود
(همان، دفتر ۳، بیت ۳۸۴۳)	

بشنو این ابیات را که خوشدل گردی،

#### بیت

خرم آن لحظه که مشتاق به یاری برسد	آرزومند نگاری به نگاری برسد
قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر	که خزان دیده بود بس به بهاری برسد

#### بیت

به جز صبا به شمالم نمی‌شناسد کس	عزیز من که به جز باد نیست دمسازم
---------------------------------	----------------------------------

گوش کن ای عزیزم سالک را که دل آگاه گشت هر زمین را مو به مو می‌داند و هر زمین که دلش خوش گشت در آنجا قرار گیرد فافهم.

گوش کن ای عزیزم طریق گفتن لاله الا الله به حفظ نفس شنو. بیانش اینکه باید نفس خود را درون کشد و زبان را در کام چسباند و در زمان لا گفتن سر خود را بالا کند تا به ذکر سلطانی برسد و معانی کلمه شریف را هوش کند و در زمان اله گفتن به جانب دست راست تا به ذکر روح میل کند و مقصود و مطلوب خدا جلّ شأنه را گرداند و در زمان الاالله گفتن به جانب دست چپ به ذکر قلب میل کند حق جلّ جلاله را به

معبودی یاد کند تا از ذکر، راحت در دل او برسد. بشنو ای عزیزم دل در پهلوی چپ می‌باشد مثل کبوترصنوبری شکل می‌باشد. بشنو باید که ذکر را شمرده طاق طاق بگوید اول به یک نفس سه مرتبه بگوید و اگر نفس وفا کند پنج مرتبه بگوید و همچنین تا بیست، یک بار بگوید تا که این ابیات او را مفهوم گردد،

#### بیت

تیغ لا در قتل غیر حق براند      در نگر زان پس که بعد لا چه ماند  
ماند الا الله باقی جمله رفت      شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

(همان، دفتر ۵، بیت‌های ۵۸۹-۵۹۰)

گوش کن ای عزیزم در زمان آمد [و] رفت نفس حاضر و آگاه باشی و هیچ وقتی دل خود را از یاد حق جلّ شأنه غافل نسازی و از ذکر به جایی برسی که دل از کدورات جسمانی و از ظلمات نفسانی مصفا و مجلّی گردد،

#### بیت

داد جاروبی به دستم آن نگار      گفت ازین دریا برانگیزان غبار  
باز آن جاروب در آتش بسوخت      گفت ازین آتش تو جاروبی برآر

(مولوی ۲، ج ۱، ص ۱۰)

بشنو جاروب دویم آتش محبت حق جلّ شأنه است که از میان دل و جان سالک شعله زند و تمام رخت هستی سالک را بسوزد. بشنو اگر سالک را یک بدعت باشد او را هیچ نتیجه از ذکر گفتن حاصل نباشد و ازین دولت و سعادت محروم باشد. بشنو سالک باید که چنگ در شرع شریف آن جناب صلی الله علیه و سلم زند تا حضور مع الله او را حاصل گردد،

#### بیت

چنگ به دامان او نیست به بازوی کس      مبتدعان فضول سر به گریبان برید

(امیرخسرو دهلوی، ص ۲۵۲)

شنو سالک اگر یک بدعت باشد و عمر او هزار سال باشد از ذکر گفتن اصلا عارف نمی‌گردد صاحب کشف المحجوب گفته است که فاضل کسی باشد که فضل خود را در میانه نبیند و عالم آن باشد که علم خود را نبیند. معنی کلام او این است که فضل خود را و علم خود را دادهٔ خدا جل و شأنه و خود را در میانه نبیند. شنو این دولت

بی‌دور کردن بدعت میسر نمی‌گردد،

مثنوی

نشنود پندار را گوش کورت	تا به دیوار لحد ناید سرت
تخم افکندن بود در شوره خاک	پند گفتن با جهول خوابناک
.....	هر درونی که خیال‌اندیش شد
این امانت واگذار و وارهان	خواه در صد سال خواهی یک زمان
پس سخن کوتاه باید والسلام	در نیابد حال پخته هیچ خام

و مؤلف هذا الكتاب العبد الضعیف مجهول الحال و کیف و فاتهمت عدم بنیاد حباب  
ثبات سراب حیات ظهور نیستی و بیابان مرگ نایاب رنگ کردآگهی و گمنام غربت زدای  
برق شام نامرادی و بشکسته‌بال عاجزبیان قاصرزبان غرق بحر زاری کمینه صوفی غفر الله  
لی و لجمعیع المؤمنین و المؤمنات آمین برحمتک یا ارحم الراحمین.

## منابع

- افشار، ایرج، «شعرهای پایان نسخه»، هنر و مردم، دوره دوازدهم، ش ۱۳۹، تهران، اردیبهشت ۱۳۵۳.
- امیرخسرو دهلوی، دیوان، به کوشش م. درویش، جاویدان، تهران، ۱۳۶۱.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر، دیوان، نگاه، تهران، ۱۳۸۶.
- تسیب‌چی، محمدحسین، فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۸۴.
- جامی، کلیات، تصحیح شمس بریلوی، هدایت، تهران، ۱۳۶۲.
- خیام، رباعیات، گردآوری حسین دانش، انجمن آثار و مفاخر، تهران، ۱۳۷۹.
- سعدی، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸.
- صدری‌نیا، باقر، فرهنگ مآثورات متون عرفانی، سروش، تهران، ۱۳۸۰.
- عطار نیشابوری، تذکرة‌الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران، ۱۳۶۶.
- قاسم انوار، کلیات، تصحیح سعید نفیسی، سنایی، تهران، ۱۳۳۷.
- کمال خجندی، دیوان، تصحیح ایرج گل سرخی، سروش، تهران، ۱۳۷۴.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج‌بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۵۸.
- مولوی (۱)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، توس، تهران، ۱۳۷۵.
- \_\_\_\_\_ (۲)، کلیات شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.